

در مورد مغرب الشمس و مطلع الشمس پیشتر سخن گفتیم که در زمین کروی اساساً شرقی‌ترین و غربی‌ترین نقطه وجود خارجی ندارد و این مسئله اعتباری می‌باشد. بنابراین شرقی‌ترین و غربی‌ترین نقطه عالم بر اساس هیئت جدید و قدیم (بطلمیوسی) وجود ندارد. حتی در نظریه زمین تخت نیز که امروزه عده‌ای در قرن 21 آن را دنبال می‌نمایند هر چند که شرقی‌ترین و غربی‌ترین نقطه وجود دارد. اما خورشید در این نظریه در مداری دایره‌ای شکل بر بالای زمین در حرکت است و طبیعتاً این مسئله ارتباطی با مطلع الشمس و مغرب الشمس و کشیده شدن خورشید توسط فرشتگان در دریای تاریک ندارد!

ماجرای متفاوت از این مسائل است و در هر سه نظریه قابلیت گنجایش دارد.

پیشتر بر اساس اسناد تاریخی گفته شد که در نزد مردمان دنیای باستان و منطقه میان رودان دریای سیاه و مدیترانه در شمال دریای غروب خورشید؛ و خلیج فارس و دریای عمان دریای طلوع خورشید بوده است.

برای فهم این نکته که فرشتگان خورشید را به درون دریا می‌کشند. ابتدا باید از خود بپرسیم که آیا این فرشتگان مادی و دارای بدن عنصری هستند یا خیر؟

پاسخ روشن است خیر مادی نیستند.

پس فرشتگانی که ذوالقرنین دیده است علی القاعده باید دارای بدن مثالی بوده باشند.

این فرشتگان دارای بدن مثالی در عالم اثیری که بر اساس نظر حکمای قدیم هستی افلاک را تشکیل می‌دهند قرار دارند. دانش فیزیک جدید، علی‌الخصوص فیزیک انیشتینی وجود اثیر را نمی‌پذیرد. اما آنچه مسلم است این است که بدون قائل بودن به وجود عالم اثیر و عالم مثال بسیاری از حقایق دینی و ماورائی قابل توجیه و تفسیر نیست و فناوری‌های امروز بشری توان اثبات وجود عالم اثیر و عالم مثال را ندارند.

اما حال به سراغ ماجرای غروب خورشید برویم. در نظام افلاک بطلمیوسی که تا ابتدای قرن بیستم در جهان اسلام غلبه داشته است. زمین کروی و ثابت است و خورشید در فلک چهارم در حال گردش است. و این فلک اثیری است. طبیعی است که خورشید در چنین نظامی در جایی غروب نمی‌نماید. اما چون به کنار دریا می‌رویم هنگام غروب به عنوان ناظر زمینی می‌بینیم که قرص خورشید علی‌الظاهر در دریا غروب می‌نماید. و همانگونه که در حدیث ملاحظه نمودید فرشتگانی این قرص را با زنجیر به درون آب می‌کشند! این‌جا سوالی پیش می‌آید. آیا قرص خورشید که ما آن را در آسمان می‌بینیم با خود خورشید یکی است؟

آیا ممکن است قرص خورشید انعکاسی از خورشید حقیقی باشد که از مجرای عالم اثیری رد شده است (در واقع از فیلترینگ عالم اثیری رد شده است) و ما آن را می‌بینیم. عالم اثیر را که هستی افلاک را تشکیل می‌دهد دارای آیینه‌های متعدد فرض نمایید که در هر نقطه از زمین مادی ما تصویر خورشید و حتی کواکب را در شب منعکس می‌نماید.

فرقی نمی‌کند شما به چه نوع کیهان شناسی قائل باشید در کیهان شناسی مدرن نیز با فرض پذیرفتن عالم اثیری می‌توان قائل به این مسئله شد که قرص خورشید در عین آن‌که انطباق کامل با حقیقت خورشید دارد اما از مجرای عالم اثیر می‌گذرد و عین خورشید نیست.

در چنین جهان بینی‌ای هر چند که یک نظریه ذوقی باشد می‌توان حقایق دینی و حتی وجود اسطوره را تعریف نمود. در چنین نگرشی بدون آن‌که تغییری در گردش زمین به دور خورشید در فلکیات جدید و یا گردش خورشید بر بالای زمین بر اساس فلکیات قدیم پیش بیاید. قرص خورشید می‌تواند در سرزمینی به مانند مصر در دوران حضرت موسی کلیم الله سه روز طلوع ننماید در حالی که در سایر نقاط جهان روز و شب روال عادی خویش را داشته باشد. و تغییری در گردش افلاک نیز ایجاد نشود. در چنین شرایطی می‌تواند برای حضرت سلیمان نبی حشمت الله و از آن مهمتر برای حضرت اسدالله الغالب امام العوالم امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام به دعای رسول الله صلوات الله علیه رد الشمس رخ دهد بی‌آن‌که در نظام افلاک تغییر و خللی ایجاد شود.

باید دقت داشت که در این نظریه این قابلیت برای حق تبارک تعالی وجود دارد که بدون تصرف در گردش افلاک روز و شب و طلوع نمودن خورشید یا طلوع ننمودنش را در هر نقطه از زمین مادی ما کنترل نماید. در واقع آن‌چه که فقیر بدان قائل هستم اندکی با نظر پیشینیان تفاوت دارد.

در نظام فلکیات قدیم قائل به وجود زمین کره و سپس آب کره و سپس هوا کره و سپس کره نار یا آتش بودند. و سپس بالای این کره در نظر پیشینیان فلک قمر قرار داشت و بالای فلک قمر فلک عطارد قرار داشت و این نظام فلکی تا فلک ثوابت (فلک هشتم) و سپس فلک الافلاک (فلک نهم) ادامه می‌یافت. از فلک قمر به بالا در نظر قدما از اثیر تشکیل شده است. اثیر در نظر ارسطو رئیس مشائیون عنصر پنجم است که کون و فساد در آن راه ندارد. در نظر ارسطو جنس خلقت ایزدان از همین اثیر است. به گزیده‌ای از جملات ارسطو که در کتاب «در آسمان» آورده است توجه فرمایید:

...و اگر این جسم نمی‌تواند نه قبول نموّ کند و نه قبول ذبول، همین استدلال به ما امکان می‌دهد که تصوّر کنیم که این جسم قبول استحاله نیز نمی‌کند. زیرا استحاله حرکت در مقوله کیفیت است، و در مقوله کیفیت، حالات دائم و حالات موقت بدون تغییراتی در خصوصیات حادث نمی‌شود، مانند تندرستی و بیماری. و اما، ما می‌بینیم که همه اجسام طبیعی، که بر حسب خصوصیاتشان تغییر می‌کنند، مثلاً اجسام جانوران و اجزاء آنها و نیز اجسام گیاهان و همچنین اجسام عناصر، در معرض نموّ و ذبول‌اند. بنابراین، اگر راست است که جسم متحرّک به حرکت مستدیر قابل نموّ و ذبول نیست، پس منطقی است که قابل استحاله نیز نباشد.

بنابراین، این که جسم نخستین ابدی است، و نموّ و ذبول ندارد، بلکه پیری ناپذیر، استحاله ناپذیر است، چیزی است که به روشنی از آنچه ما گفتیم بر می‌آید، اگر بتوان به [درستی] اصولی که ما پیش نهاد کردیم اعتماد کرد.

به نظر می‌آید که نظریهٔ ما مؤید واقعیات است و واقعیات مؤید نظریهٔ ما. زیرا همهٔ انسان‌ها تصویری از خدایان دارند، و همهٔ کسانی که به وجود خدایان اعتقاد دارند، اعمّ از یونانی و غیر یونانی، در تخصیص بالاترین جای به خدایان متفق‌اند، بی‌گمان به سبب آن‌که فناپذیر را مرتبط با فناپذیر تصوّر می‌کنند و هر فرض دیگری را غیر قابل قبول می‌دانند. بنابراین، اگر موجودی الهی هست، چنانکه بی‌گمان هست، آن‌چه ما دربارهٔ نخستین جوهر جسمانی گفتیم کاملاً درست است. این چیزی است که به قدر کافی از مشاهدهٔ حسی بر می‌آید، لااقلّ تا آن‌جا که بتوان به شهادت صرفاً انسانی اعتماد کرد.

در حقیقت، از دیرباز، به گواهی روایاتی که از عصری به عصر دیگر منتقل شده است، هرگز هیچ تغییری، نه در مجموع دورترین فلک، و نه در هیچ یک از اجزاء آن، روی نداده است. حتّی به نظر می‌آید که نام آن از [زمان] قدیم‌ترین نیاکان ما تا زمان کنونی بر جای مانده است، زیرا پیشینیان ما نیز دربارهٔ آن همان عقیده‌ای که ما داریم داشته‌اند، چه، نه یک بار و دوبار، بلکه تصوّر می‌کنیم که، بارهای بیشمار عقاید یکسانی بیان شده و سرانجام به ما رسیده است. به همین سبب است که پیشینیان، چون می‌اندیشیدند که نخستین جسم چیزی متفاوت با خاک و آتش و هوا و آب است، بالاترین مکان را «اتر» («اثیر») نامیده‌اند، زیرا [این بالاترین مکان] تا ابد پیوسته در حرکت است. ولی آناکساگوراس «اثیر» را به معنایی خلاف معنی حقیقی آن به کار برده و آن را معادل آتش گرفته است.} (کتاب در آسمان ارسطو صفحات 13 الی 15)

ارسطو در کتاب «در آسمان» خویش با توجه به مقدماتی سعی در اثبات وجود طبیعت اثير به عنوان طبیعت پنجم می‌نماید. وی با توجه به اقسام حرکت می‌گوید چون حرکت مستقیم در فلک وجود ندارد، بلکه مبدأ میل مستدیر در آن است. و این هر دو مبدأ در فلک نمی‌شود در فلک باشد. چون طبیعت فلک واحد و بسیط است و مرکب از طبایع مختلف نیست. بنابراین دو امر متضاد نمی‌تواند در آن باشد. بنابراین طبیعت فلک، حار (گرمی) و بارد (سردی) و رطب (تری) و یابس (خشکی) ندارد و خفیف و ثقیل نیز نمی‌باشد. پس از طبیعت کون و فساد ناپذیر پنجمی تشکیل می‌شود که در نظر ارسطو آن‌گونه که نقل شد اثير نام دارد. ارسطو قول آناکساگوراس را که اثير را به عنوان آتش می‌گیرد اشتباه می‌داند. در کتب حکمت اسلامی نیز ما این مشکل را می‌بینیم که گاه از کُرّه نار به کُرّه اثير تعبیر می‌شود و گاه از اثير به عنوان طبیعت پنجم یاد می‌شود که مقابل طبیعت عنصری است.

خواننده گرامی همانگونه که ملاحظه می‌نمایید اتر در زبان‌های هندواروپایی معنی آتش را می‌دهد. بنابراین از این جنبه به نظر سخن آناکساگوراس درست است که آن را به معنی آتش می‌دانست. اما اگر ارسطو برای آن معنایی غیر از آتش متصور است و آن را طبیعت پنجم می‌داند شاید ریشه در اسطوره‌های یونانی و ایزد آئتر دارد. زیرا ارسطو اعتقاد بر این دارد که از فلک قمر تا فلک الافلاک از اثير یا طبیعت پنجم پوشیده شده است و ایزد آئتر نیز ایزد تجسم آسمان فوقانی است. یا به نوعی صورت مثالی آسمان فوقانی است که به صورت یک ایزد متجلی می‌شود. بنابراین ارسطو اتر یا اثير را غیر از کُرّه نار در نظر می‌گیرد زیرا آسمان فوقانی در نظر وی از فلک قمر شروع می‌شود. در واقع ارسطو و آناکساگوراس کلمه اتر را برای دو حقیقت متفاوت بکار می‌گیرند.

همین مشکل را ما در فلسفه اسلامی نیز داشته ایم زیرا همانگونه که گفته شد گاه اتر یا اثیر را به عنوان کره آتش در نظر گرفته می‌شده است و گاه به عنوان طبیعت پنجم.

اما نویسندگان رسائل انجمن سرّی اخوان الصفا بر خلاف ارسطو و مشائیان که عالم را به دو عالم فلک تحت فلک قمر و فوق فلک قمر تقسیم می‌نمودند عالم را کلی به هم پیوسته می‌دانستند. و با این‌که افلاک را متشکل از طبیعت پنجم (اثیر) می‌دانستند اما از نظر آنان جوهر افلاک در طبایع اربعه با عناصر سهیم است: {اخوان در این‌که طبیعت پنجم در معرض کون و فساد قرار نمی‌گیرد و کثافت و لطافت ندارد با مشائیان متفق الرأی‌اند و حتی در بعضی قسمت‌های رسائل طبیعت پنجم را نیز مانند اثیر از طبایع چهارگانه بری می‌دانند لکن اکثر اوقات بروج و سیارات را که از طبیعت پنجم ساخته شده‌اند دارای طبایع اربعه می‌دانند، مثلاً در رسائل جلد دوم، ص 26، به بعد، و ص 3942/ {کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت نوشته دکتر سید حسین نصر ص 86 پانویس)

پیشتر گفتیم که اولاً فقیر قائل به وجود اتر در کیهان هستم. ضمن این‌که به نظر بنده در حدود منطقه‌ای که امروزه آن را یونوسفر می‌نامند. عالمی آبگینه‌ای و منشور گونه وجود دارد که آن‌چه که ما آن را به عنوان قرص خورشید می‌بینیم از مجلای آن عالم عبور می‌نماید و در مکانی پایین‌تر از آن عالم و نزدیک به زمین مادی ما قرص خورشید شکل می‌گیرد. در واقع فقیر بین قرص خورشید و خود خورشید تمایز قائل هستم ظاهراً بعضی از طرفداران نظریه زمین تختی معاصر ما هم به چیزی شبیه این قائل هستند.

فقیر تقریبا با اطمینان می‌گوییم که این قرص خورشیدی که ما می‌بینیم فاصله‌اش نزدیک‌تر از آنچه است که دانشمندان کیهان شناسی جدید می‌گویند و البته لزوما نافی فاصله زیاد خورشید بر طبق نظر آنان از زمین مادی ما نیست. زیرا همانگونه که گفتم ساز کار و منشور گونه‌ای وجود دارد که قرص‌های خورشید متعددی را تشکیل می‌دهد. علت رویت دو قرص خورشید در فصول گرم سال در عرض‌های غیر شمالی آن هم در وسط روز دقیقا ریشه در تداخل ساز و کار این عالم منشوری دارد